



دانش نیک مینش نیک نش نیک

## دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و تاریخ

بخش هشتم: چگونگی اسلام پذیری ایرانیان

در بخش هفتم این پژوهش، نگاهی داشتیم به ویرانگریهای فرهنگی و کتابسوزیهای اعراب مسلمان در سرزمینهایی که بزور شمشیر گشوده می شدند، و سپس نگاه گذرایی داشتیم به انگیزه های یورش تازیان به ایران و چگونگی اسلام پذیری ایرانیان.

در گزارش امروز همین جستار را از نویسندگان دیگر پی خواهیم گرفت.

در هزار سال گذشته به اندازه ای دروغ گفته و نوشته شد، و به اندازه ی راست و ناراست بهم آمیخته گردید که پیدا کردن گوهر راستی از میان دریای بهم ریخته ای از ناراستیها و کژ اندیشی ها کار پژوهش را برپژوهنده بسیار سخت و توانفرسا می کند. در اینجا بد نیست پیش از پیگیری گزارش چگونگی اسلام پذیری ایرانیان بدانیم که پس از چیرگی تازیان بیابانگرد، بر ایرانیان چه گذشت و چه شد که برخی از ایرانیان تابدین پایه به ستیز با خویشتن خود برخاستند و اینهمه دروغ و ناراستی در کام تاریخ فرو ریختند. در این راستا نگاهی گذرا خواهیم داشت به نوشته استاد گرانمایه **دکتر محمد علی اسلامی ندوشن** در نَسک بسیار ارزشمندی ای بنام «**سرو سایه فکن**». استاد می نویسد: آیین ها و آثار ایران گذشته چنان در زندگی مردم عادی رگ و ریشه داشتند که **ابو حامد غزالی** اندکی بعد از بییهقی در نیمه دوم قرن پنجم، با نگرانی از آن یاد می کند و بازاریها را می نکوهد که چرا

برای سده و نوروز، سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین می فروشد زیرا: **اظهار شعار گبران حرام است و افراط کردن در آراستن بازارها به سبب نوروز نشاید، بلکه نوروز سده باید مندرس شود و کسی نام آن نبرد. { فراموش نکنیم که این آخوند که چنین به ستیز با فرهنگ ایران برخاسته خودش ایرانی بود، آخوندهای دیگری مانند مُطهری و مشکینی و سدها هزار آخوند دیگر که با فرهنگ ایران به ستیز برخاستند و رودخانه ی تاریخ را پراز لای و لجن دروغ کردند، همه از تبار همین غزالی بودند و هستند. }**

پس از آمدن اسلام، ایرانیان با حفظ «ایرانیت» آنرا پذیرفتند. این امر آثاری پدید آورد از جمله:

- 1 - ایجاد زبان فارسی که بنا به روایت صاحب تاریخ بخارا « بخاراییان در آغاز حتی نماز را به فارسی می خواندند».
  - 2 - ایجاد عرفان ایرانی و نگرش تلطیف شده ای که از تفکر ایران پیش از اسلام تاثیر فراوان گرفته بود. بهترین نمودار این تلفیق، شهاب الدین سهروردی و حافظ اند.
  - 3 - ته نشین ایرانیگری در ایرانیان برجسته که نماینده فکر و فرهنگ و سیاست کشور شناخته می شدند. بر اثر این وضع ایرانیان، یا لا اقل نخبه های آنان که دیگران هم آنها را پیروی می کردند، به دو گروه تقسیم شدند، یک دسته که شعائر ایرانی در آنها قوی بود که می توان آنها را «مسلمانان ایران گرای» خواند. و دسته دیگر که اسلام را با عربیت می خواستند و آنها را اصطلاحاً «عرب ماب» می خوانیم { برای شناختن چهره های سرشناس عرب مابان روزگار ما بنگرید به پیشگفتار این پژوهش }.
- مرز میان این دو آنقدر هم مشخص نبود، زیرا کسانی بودند، بتعداد بسیار زیاد که نیمی این سو بودند و نیمی آن سو، گاهی این سو و گاهی آن سو، و بنا به مقتضیات و جو زمان و بر حسب منویات حکومت در معرض تغییر. ملاحظات اقتصادی را نیز در تعیین مشی باید عامل مهم گرفت. از همان آغاز ورود اسلام به ایران ما این جناح بندی را می بینیم { این گروه بندی هنوز هم ادامه دارد و با روی کار آمدن حکومت اسلامی مرزها تیره تر و نمایان تر شدند } ایرانیت جزو ذات هر ایرانی بود که دور افکندنی نبود، منتها بعضی اصرار داشتند که هر چه کمتر خود را به آن مُتَمَسِّک و متظاهر ببینند. این حالت و طرز احساس رفته رفته در دو مجرا شکل گرفت. و بصورت نوعی جهان بینی آمیخته به سیاست درآمد. قبول اسلام و مقاومت در برابر عرب، مشرب یک دسته گشت. دسته دیگر در مقابل، جانبداری از مُسْتَحیل شدن ایرانیت را گرفتند. البته در مورد عامه مردم وحتى خواص، گرایش مشی دهنده تنها از ضمیر آگاه فرمان نمی گرفت بلکه ضمیر نا آگاه در هدایت آن نقش عمده ای داشت. از اینرو « وجدان ناآگاه» را باید در مسیر تاریخ ایران بسیار فعال شناخت که آن خود از عوامل و عوارض خاص مایه می گرفت .

در هر حال ما این دو خط موازی را در تاریخ هزار و چند صد ساله ایران می بینیم. در عین حال از امتزاج این دو خط یک تلفیقی به وجود می آید که انبوه عظیمی - شاید اکثریت، بر روی آن حرکت می کنند. این خط - هم این و هم آن بودن است، خطی سیال که بنا به اقتضا و مصلحت می تواند وزنه را به یکی از دو جانب سنگینی دهد...

چنانچه از گزارش استاد محمد علی اسلامی ندوشن در یافتیم این ایرانیان عرب ماب مانند **مرتضی مطهری - علی شریعتی - علی لاریجانی - عزیز الله عطاردی..** و هزاران ایرانی پشت به میهن کرده و عرب ماب دیگر بودند که راست و ناراست را چنان بهم درآمیختند که مردم ایران را از کندوکاو در تاریخ نیاکان خود بیزار کردند. در این بهم ریختگی است که ما برای پیدا کردن گوهر راستی ناگزیر باید انبوهی از خاکروبه های دروغ و ناراستی را زیر و زبر کنیم تا در میان آنهمه ناراستی تکه هایی از گوهر راستی را بدست آورده و فرا دست جویندگان دانش بگذاریم، و این همان نکته ای است که مرا و می دارد تا پیایی از شما جوانان دانش پژوه درخواست شکیبایی کنم. امروز که هُمای فرهنگ ایران دارد از درون خاکستر خود سر برمی کشد تا بار دیگر سایه ی خجسته اش را بر ایرانشهر بگستراند، بسیار شایسته خواهد بود که ما با تاریخ و سرگذشت میهنمان آشنایی بیشتری داشته باشیم. پس برمی گردیم تا به آغاز کار گسترش اسلام در عربستان نگاهی دوباره کنیم:

... سده ها بدین سان گذشت و پیوسته بر انبوه جمعیت و سختی زندگی اعراب افزوده می شد و ناگزیر بودند بندهای ایران و روم و مصر را از پیش برداشته برای رسیدن به زندگی بهتر راه کوچ کردن را به روی خود بازکنند.

در این هنگام پیامبر اسلام پرچم فراخوانی برافراشت. یکی از نوید هایی که او به قوم خود می داد این بود که اگر دین وی را بپذیرند { عراق و ایران و سوریه } از آن ایشان **خواهد بود،** و از سوی دیگر در بهشت جاویدان جای خواهند داشت. { **شایان ژرف نگری** است که آرمان پیامبر اسلام این نبود که از راه آیین خود، شادمانی و به روزگاری به مردم ایران ارمغان کند و مردم ایران را بر نردبان فراپویی جا دهد، بلکه آرمان این بود که **ایران و عراق و سوریه را میدان تاخت و تاز هم تباران خود کند.** }

عربهای اسلام آورده ای که در تنگی معیشت می سوختند، به آرزوی آن که اگر پیروز شوند سرزمین های سرسبز و خرم عراق و ایران و سوریه و مصر را به چنگ خواهند آورد، و اگر کشته شوند شهید شده به بهشت خواهند رفت و در کنار حور و غلمان تا جاودان به عیش و نوش خواهند پرداخت، به همین انگیزه فرا خوان پیامبر را لبیک گفتند و در زمان جانشینان وی به کشور گشایی پرداختند. **استاد عبدالعظیم رضایی - گنجینه تاریخ ایران - چاپ انتشارات اطلس - پوشنه پنجم رویه 417**

مُجاهدان مُسلمان هر سرزمینی را که می گشودند، بی درنگ کوچگاه عشیره ها و تیره های عرب می شد. « ابن خلدون مغربی » در تاریخ خود در باره بسیاری از تیره های عرب در آغاز اسلام چیزهایی نوشته که در زیر آورده می شود: « فلان قبیله در کشورهای اسلامی پراکنده شد یا در آغاز اسلام همگی کوچ کردند و کسی از ایشان در عربستان نماند. »

این که اکنون در سراسر عراق و مصر و شامات و سودان و شمال آفریقا و جاهای دیگر به عربی سخن گفته می شود انگیزه اش آن است که عربها دسته دسته برای فرار از فقر و گرسنگی و گریز از بیابانهای خُشک بدون کِشت به این سرزمینهای آباد ریخته بودند، زیرا در دنیای قدیم برای پراکندن زبان در کشوری بیگانه جز کوچاندن انبوهی از مردم آن زبان بدانجا، و آمیزش با بومیان راه دیگر نبوده است. باری فروپاشی دولتهای ایران و روم که در این زمان به اوج خود رسیده بود کارِ یورش و کوچ عربها را به آن کشورها آسان کرد.

در آن روزگار پادشاهی های کوتاه و خون آلود که پس از زمان « خسرو پرویز » تیسفون را به آشوب و جنگ خانگی سپرده بود و... برخی از تیره های عرب چون « ثعلب، و بَکر، و نمر، و تنوخ » که در کناره بیابانهای واقع در مرزها دستبرد های آغاز کرده بودند.

این عربها از مدتها پیش در همسایگی ایران می زیستند، چنانکه در درون قلمرو دولت ساسانی نیز در عراق و پیرامون آن نبطی ها و عربهای زیادی بودند، از حیره تا اُبَلّه و اهواز بیشتر در بیابان، خیمه های بدویان عرب بر پا بود.

گذشته از حیره و انبار در تمام سرزمین های قرار گرفته بین دجله و فرات نیز عربها برای خود آبادیهایی ساخته بودند و بدین گونه عربستان در آن زمان گویی به نزدیک شَطّ پیش آمده بود. با این حال شگفت آور نبود که اگر برخی وقتها که فرصت چپاول به دست این اقوام می افتاد و از پُلها و گذرگاههای مرزی چنانچه باید نگرهبانی نمی شد، بدویها ی این کرانه به آبادیهای همجوار در خاک ایران دست اندازی می کردند. **عبدالحسین زرین کوب - تاریخ ایران بعد از اسلام رویه های 286 و 287 عبدالعظیم رضایی- گنجینه تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه 418**

همانگونه که در پیش آورده شد، این بدویها در دوره پادشاهی خسرو پرویز در یک برخورد مرزی در جایی بنام « ذی قار » یا « ذوقار » دسته ای از لشگریان ایران را از میدان بدر کرده بودند و دیگر از فروشکوه آنها ترس و بیمی در دل خود راه نمی دادند، از اینرو پس از خسرو پرویز از آن همه آشوب و پریشانی روز افزون که در کارها روی

نموده بود فرصت یافتند و در آبادیهای نزدیک مرز تاخت و تازو کشتار و چپاول آغاز کردند.  
**گنجینه ی تاریخ ایران – پوشنه پنجم رویه 418**

جنگ **ذیقار** اگر چه در تاریخ ایران از لحاظ نظامی اهمیتی ندارد و ابدأ موجب اثر و نتیجه ای نشده است، لیکن برخلاف، برای اعراب واقعه بسیار مهمی بوده، چه اولاً به ایشان فهمانده است که ایران این زمان، ایران زمان شاپور و انوشیروان نیست، و لشکریان و پادشاه آن دیگر آن قدرت و سیاست سابق را ندارند و غلبه یافتن بر ایرانیان بر عرب که همیشه مخدول {بی بهره – سرافکنده} و کوفته ایشان بوده امری است ممکن. ثانیاً چون هرج و مرج اوضاع ناگواری که پس از مرگ خسرو پرویز در دربار و وضع سلطنت ایران رخ داد، هیچ کس به فکر گرفتن انتقام از قبیله «**بکر**» و تنبیه آنان بر نیامد، بر عرب ثابت شد که داخله ایران سخت خراب است و راه برای حمله و غارت و چپاول آن سر زمین باز. **عباس اقبال آشتیانی – تاریخ ایران پس از اسلام – نشر نامک رویه 48**

مرزبانان آن کرانه ها به انگیزه پریشانی و نا توانی و سُستی دولت مرکزی نمی توانستند آنها را چنانکه باید و شاید سرکوب نمایند، رفته رفته عربها در این دستبُردها و تاخت و تازها هر روز گستاخ ترمی شدند، به ویژه آن که فرمانروایان ایران این دستبُردها را با خطر نمی دیدند، و در سرکوبی عربها تدبیری نمی اندیشیدند. کارهای **شهربراز** { یکی از فرماندهان سپاه خسرو پرویز که در سال 616 بر مصر چیره گردید و پس از شیرویه کوتاه زمانی بر کرسی پادشاهی ایران نشست } نیز در تنبیه این بدویان بیشتر به شوخی و بازی می ماند، و پیدا است که از آن نتیجه درستی گرفته نمی شد.

در آن هنگام که «**شهربراز**» بر تخت نشسته بود عربها به برخی از آبادیهای عراق دستبرد زدند. **شهربراز** دسته ای از سربازان را که به انگیزه نبودن کارهای جنگی از چندی پیش در روستاهای آنجا به خوک بانی و مرغ چرانی سرگرم کرده بود، به دفع آنها گسیل داشت!! و نامه ای به فرمانده عربها نوشت و این کار را چون اهانتی در حق آنها فرا نمود. ولی چنانکه چشمداشت بود این تدبیر نابخردانه که در واقع به جهت کوچک شماری عربها به کار می رفت، به انگیزه سرو صدایی که با آن به راه افتاده بود مُنجر به سُست ارادگی و ترس و بیم همین خوک بانان جنگ نا دیده شد و شکست آنها، بدویان را دلیرتر و گستاخ تر نمود.

هنگامی که «**پوراندهخت**» بر تخت نشست این بدویان همسایه مرزی گستاخ شدند و در بین تیره های عرب آوازه در افتاد که در بین نام آوران ایران مردی نمانده است و ناگزیر به درگاه زنی پناه برده اند!. این خبرها که در زیر چادرها و هفته بازارهای بدویان دهان به دهان می پیچید و پراکنده می شد، آنها را که از بی برگی و گرسنگی، گاه و بیگاه و در هنگام فرصت یافتن به آبادیهای مجاور یورش می آوردند و کُشتار و چپاول می کردند،

بدین کار دلیرتر کرد. در این مدت که تخت شاهی لرزان ساسانیان در مدت چهار سال دوازده پادشاه را بر خود دید، اسلام با شتاب در بین تیره های عرب پراکنده می شد. **شیرویه و شهربراز و پوران و هرمزد و آذرمدخت و خسرو** و دیگران هر یکی چند روز بر این تخت نا پایدار قرار گرفتند و از آن فرو افتادند.

این دگرگونی و جابجایی شاهان که در «**تیسفون**» هر روزی تخت را در نوبت یک مدعی تازه می نهاد در احوال و جایگاههای پایین تر منعکس می شد و با روی کار آمدن یک دسته در «**تیسفون**» در شهرها و حتی در آبادیها و درمرزها نیز چنانکه رسم است، در جایگاه و وظیفه کارداران دگرگونی روی می داد. هواخواهان پادشاه تازه، کارگزاران شاه پیشین را کنار می زدند و در فرصت دیگر که اندکی بعد دست می داد دیگران سر کار می آمدند و این تازه کاران را پس می زدند. این احوال که در همه شئون و جایگاه ها انعکاس داشت البته در نزدیکی مرزها، عرب را که از سالها پیش همواره چشم به راه فرصت بودند گستاخی می بخشید و به پراکندن اسلام دل می داد، به ویژه آن که به انگیزه دگرگونی و عوض شدن روز به روز مرزبانان و کار گزاران، گامهای سودمند و دنباله داری برای جلوگیری از عربها برداشته نمی شد.

در این هنگام تیره هایی چند از عربهای **ربیع** در نزدیکی **فرات** می زیستند که **بکرین** وائل خوانده می شدند. این عربها از قدیم در **یمامه** زندگی می کردند و در واحه ها و روستاهای آن کرانه جزیریت نخل و شتر، کشاورزی نیز می کردند، ولی جنگهای خانگی زندگی آنها را از هم پاشیده، نخلستانهای آنها را دستخوش آتش سوزی کرد، به ویژه در زد و خوردهای خونین پی در پی که بین آنها و تیره **تغلب** روی می داد هر دو تیره را که به هر حال خویشاوند نیز بودند نا توان کرد. در نزدیکی های پیدایش دولت ( **کنده** ) در عراق که دسته ای از **بکرین** وائل که هسته اصلی در دولت آنها به شمار می آمد، هم **تغلب** و هم **بکر** در ظاهر از بی برگی و در ماندگی، **یمامه** را در جزیره ترک کردند و راه عراق و کناره های **فرات** را پیش گرفتند. این تیره ها در عراق نیز مثل **یمامه** در پیمایش راه برخوردها کردند بر سر هر چیزی برخی با دیگران علیه برخی دیگر هم پیمان می شدند و می جنگیدند. در وقت گریز از کناره های **فرات**، باز تا قلب جزیره می رفتند و در هنگام یورش در پیرامون **فرات** و در نزدیکی مرز ایران با یکدیگر پیکار می کردند. هم چشمی های دولت کوچک **حیره** و **کنده**، و دولت های **خشمگین** **تمیم** و **بکر** و **تغلب** شهرها و آبادیهای کرانه **فرات** را در نزدیکی ایران در وضعی نا پایدار و نا آرام قرار داده بود.

نزدیک به واپسین روزهای زندگی پیامبر اسلام تا نزدیک خلافت ابوبکر، تیره های **بکر** و **شیبان** از آشفتگی و پریشانی دربار « **تیسفون** » سود جسته مانند سالهای رویداد **ذیقار** به آبادیهای دور و بر مرز، دستبرد آغاز کردند. در این زمان، دیگر دولت **لخمی** { **دولت**

حیره که خسرو پرویز آنرا از میان برداشت و سد بزرگی را که در برابر تازیان بود بدست خود فرو ریخت { که این چپاولگران را در درازای بیابانهای بی فریاد عربستان نیز دنبال کند و از اندیشه دستبرد و چپاول باز دارد. **عبدالحسین زرین کوب - تاریخ ایران بعد از اسلام - رویه های 288 و 289. عبدالعظیم رضایی - گنجینه تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه 421 ابو حنیفه دینوری - اخبار الطوال - برگردان صادق نشأت رویه های 120 و 121**

تیره **حنیفه** نیز که با پیدایی پیوستگی به تیره های **بکر** هنوز به ایران وفادار مانده بودند در **یمامه** در داستان **رده** وارد شده بودند و با سپاهیان اسلام گرفتاریهایی داشتند، از اینرو **شیبانیها** این بار نه از مرزداران ایران چندان بیم داشتند و نه از **بنی حنیفه** که ممکن بود در چنین ماجرای به مثابه دست نشانده و مزدور ایران به پیگیری و تنبیه آنها دست بزنند. با این اندیشه، نزدیک به جریان رویداد گروه **شیبانیها** باز مانند دوره هرج و مرج پیش از **یزدگرد** به آبادیهای مرزی دستبرد زدند و چپاول کردند و در این زمان **بنی حنیف** خود در قضیه «**رده**» فرو پیچیده بودند و نمی خواستند جهت دفع **شیبانیها** وارد کارزار شوند. { پس از درگذشت محمد گروه بزرگی از عربان که بزور شمشیر اسلام آورده بودند از اسلام برگشتند، این کار تا بدانجا فرارفت که در میان بسیاری از تبارهای عرب، زنان داستان خود را رنگ می کردند و در شادی درگذشت پیامبر دف می زدند!. **ابوبکر خالد ابن ولید** را که از تبهکارترین سرداران سپاه اسلام بود به سرکوبی این مردم که در تاریخ اسلام بنام { **اهل رده** } نامیده شده و در سراسر عربستان و تا بحرین و عراق گستره بودند فرستاد، **خالد** با سرهای بریده ی آنها پایه های دیگ ساخت و زنان و کودکانشان را در آتش افکند، کار بدانجا کشید که **ابوبکر** خود نیز یکی از آنها را بدست خود در آتش افکند و سوختن او را تا پایان تماشا کرد. اینکه گاهی در اینترنت دیده می شود که عربها برخی را نفت بر پیکرشان می ریزند و به آتش می افکنند دنباله همین کار و همین آموزه است. }

دولت عربی **حیره** از چندی پیش به دست شاهان ایران از بین رفته بود، با اینهمه هنوز، هم در **حیره**، و هم در **انبار**، بیشتر مردم عرب بودند. کیش مسیح در بین آنها پراکنده شده بود و از خط و سواد هم بی بهره نبودند. در آبادیهای دیگر نیز که همجوار مرز ایران و در واقع از آن قلمرو ایران بود، **نبطی ها** و عربها در کنار ایرانیان می زیستند.

در این هنگام سرکرده دو گروه از تیره های **بکر بن وائل** که در آن زمان گستاخ ترین و بی باک ترین عرب بشمار می رفتند دو مرد نامور به نامهای **مثنی بن حارثه شیبانی** و **سويد بن قُطبه عجلي** بودند که یکی از **بنی شیبان** و دومی از **عجل بن نجیم**.

**سُوید** در کرانه **أبْلَه** و **بَصْرَه** بر آبادیهای مرزی ایران دستبُرد می زد و چپاول می نمود و **مُثنی** در کرانه های **حیره**.

از سالها پیش از هنگامی که نا توانی و فرو پاشی نیروی مرکزی در ایران آشکار شد، این بدویان به این کارها دلیر تر و بی پروا تر شدند و به دهقانان و کشاورزان و روستاهای مرزی دستبُرد می زدند و هرچه را بدست می آوردند چپاول می کردند، و چون مرزبانان ایران آنها را دنبال می کردند به بیابان ها می گریختند و دور می شدند.

**مُثنی** گستاخ ترو هوشیار تر بود و از اینرو در این چپاولها و دستبُردها نیز بیشتر نام و آوازه یافت. وی در **خَفَان** قرار گرفته و در کرانه صحرا نزدیک **حیره** چادر و خرگاه زده بود و از آنجا به راهزنی و غارت و چپاولگری به آبادیهای نزدیک می رفت.

باید دانست که در بین شیوخ عرب و در بین بدویان آن کرانه **مُثنی** یگانه کسی نبود که به این چپاولگریها و دستبُردها می پرداخت. ولی وی از دیگر همگان خود در کار چپاول و غارتگری دلیر تر و گستاخ تر می نمود. **مُثنی** در نزدیک به پایان جنگ **رَدَه** { **برگشت مسلمانان از اسلام** }، اسلام آورد و بدینگونه خود را به مُسلمین بست تا بلکه تمام اعراب مسلمان را در کار چپاولگری در پشت خود داشته باشد. در این زمان سپاه اسلام در دنبال نابودی **اهل رَدَه** و مشرکان تا نزدیکی فرات آمده بود. گویا پس از آن که **اهل رَدَه** در شهرهای **یمامه** - **تمیم** - و **بحرین** به سختی شکست خورده بودند، و حال نوبت پیوست کردن سواد **حیره** به قلمرو اسلام رسیده بود. در این زمان **خالد بن ولید** به عراق آمد. **گنجینه تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه 424. ابو حنیفه احمد بن دینوری - اخبار الطوال - برگردان صادق نشأت رویه 122 - عباس اقبال آشتیانی - تاریخ ایران پس از اسلام رویه 49**

در این روزگار، کار پیامبر اسلام استوار شده و رونق یافته بود، بنا بر این در سال هشتم هجرت بر آن شد که عربهای بحرین را نیز به اسلام فراخواند. در آن هنگام مرزبان بحرین «**سی بخت**» یا «**سه بخت**» نام داشت و شیخ عربها «**منذربن ساوی**» بود.

پیامبر «**علاء بن حَضرمی**» را با پیام و نامه برای مرزبان و هم برای شیخ عرب بحرین گسیل داشت. در این نامه اهل بحرین به اسلام فرا خوانده شده بودند بدین شرح: نماز بگذارند و زکات بدهند و فرزندان را به مجوسی نپرورند و آتشکده ها را ویران سازند و گرنه باید **جزیه** بپردازند. زرتشتیان و یهودیان بحرین جز شماری اندک اسلام را نپذیرفتند ولی پرداخت **جزیه** را پذیرفتند و لیکن شمار زیادی از عربها اسلام اختیار کردند که **جزیه** نپردازند.



انگیزه‌ی این حالت پذیرش و سرفرود آوردن که عربها و شماری از زرتشتیان بحرین نسبت به اسلام نشان دادند، در ظاهر آن بود که کار اسلام در آن روزگار در سراسر جزیره العرب روی به اوج داشت در صورتی که **تیسفون** و دربار ساسانیان دچار ناتوانی و پریشانی و هرج و مرج بود و در بحرین دیگر هیچ کس را از دربار شاهان ناتوان چشمداشت و امید کمکی نمی رفت. از این رو با ورود **علاء حضرمی** آنها که اسلام را نپذیرفتند ناچار به دادن **جزیه** شدند. لیکن پس از وفات پیامبر، مانند بسیاری از عربهای دیگر به گمان آن که مگردولت اسلام هم نابود خواهد شد از فرمان خلیفه سر فرو پیچیدند و «مرتد» شدند. در این گیر و دار **رده**، مسلمانان عرب هم مانند زرتشتیان بحرین بر دولت خلیفه شوریدند.

**علاء حضرمی** به فرمان **ابوبکر** با آنها به جنگ پرداخت. از سویی با عربهای **عبد قیس** می جنگید و از سوی دیگر با **اسپهد زرتشتی**. سر انجام **علاء حضرمی** نامه ای به ابوبکر نوشت و در دفع شورش که خود نا توان شده بود یاری خواست. خلیفه هم **خالد بن ولید** را که در **یمامه** بود و در آنجا تازه از کار **حنیفه** پرداخته بود به بحرین روانه کرد. **خالد** چندی در بحرین با این **مُرتدان** جنگید تا آنها را بزیر فرمان آورد. پس از آن نامه **ابوبکر** به او رسید با دستور حرکت به سوی عراق {در آن زمان عراق بخشی از شاهنشاهی ایران بود}.

در این که **خالد** از کدام سو به عراق آمده بین نویسندگان ناسازگاری است. در هر حال، جنگ های **خالد** در عراق، بی تردید بیشتر دستبردها و زد و خوردهایی بوده است که در دنبال جنگهای **اهل رده** انجام گرفته و صورت یک لشکر کشی آراسته و با آهنگ فتح ایران نبوده است. باید دانست که بیشتر عربهای **تغلب** و تیره های هم پیمان آنها که در پیمایش این زد و خوردها مورد یورش **خالد** قرار گرفته اند کسانی می بوده اند که در رویداد **رده** با **مرتدان** عرب پیوند و همکاری داشته اند، یا از بحرین و **یمامه** از پیش **خالد** به عراق گریخته بودند و **خالد** هم با فرمان **ابوبکر** به دنبال آنها به عراق آمده است. روایتی دیگر هست که **ابوبکر** چنین قرارداد بود که **خالد** از سوی پایین فرات روی به **حیره** آورد و **عیاض بن غنم فهري** از سوی بالای آن و از این دو تن آن که زودتر به «حیره» درآید فرمان از آن او باشد. در این صورت آن که زودتر به **حیره** درمی آمده می بایست آهنگ **مدائن** کند و آن که دیرتر رسیده است در **حیره** بماند. این بود آن نقشه ای که برخی گفته اند **ابوبکر** برای گشودن **مدائن** داشته است. این سخن به هیچ روی باداده های تاریخ برابری ندارد، چرا که در آن زمان در پی **برگشت عربها از اسلام**، **ابوبکر** به اندازه ای گرفتار **جنگهای رده** بود که هرگز نمی توانست اندیشه جنگ با ایران را بخود راه دهد، چنانکه بعدها نیز **عمر** و دیگر مسلمانان هم از این کار اندیشه و بیم و ترس داشتند.

گنجینه تاریخ - پوشنه پنجم رویه 426

انگیزه آمدن **خالد** به عراق چنانکه از درنگ کردن در لشکر کشی او بر می آید تنبیه عربهای عراق و هم پیمانان **اهل رده** بوده، ولی ناچار به برخورد با لشگریان ایران شده و جنگها و پیروزیهای سپاه اسلام را از آن میان پدید آورده است. **تاریخ ایران بعد از اسلام رویه های 294 و 295**

نزدیک به واپسین روزهای خلافت ابوبکر که **جنگهای رده** پایان یافته بود **سلمان فارسی** و **مثنی بن حارثه شیبانی** به خلیفه نامه نوشتند و او را از پریشانی و هرج و مرج عراق و ناتوانی و سُستی دولت ساسانی آگاه ساختند.

ابوبکر **مثنی** را نمی شناخت، از حال و کار او پرسید گفتند که از نامداران عرب است. چندی بعد **مثنی** خودش آهنگ مدینه نموده با خلیفه دیدار کرد و برای دستبُرد به ایران و چپاول با او هم پیمان شد، چنین قراردادند که **ابوبکر** شماری از سپاه مسلمانان را به عراق **گسیل** دارد، ولی بر خلاف چشمداشت **مثنی** خلیفه امارت مسلمانان عراق را به او که تازه مسلمان شده بود وانگذاشت و **خالد بن ولید** را که در آن زمان تازه شورش اهل رده را در **یمامه** و **بحرین** فرونشانده بود بدین کار **مهم** فرستاد.

باید دانست که لشکر **خالد** در این زمان بسیار نبود، زیرا کسانی که در دفع شورش اهل رده با او همراهی کرده بودند بیشترشان به حجاز رفتند و در مدینه ماندند، ولی شماری که زیاد هم نبودند با او همچنان همراه شدند. این معنی خود نشان می دهد که آمدن **خالد** به عراق جهت اجرای نقشه جنگ، و به آهنگ یورش به ایران نبود. در واقع ابوبکر نمی خواست عربهای **بکرین وائل** را با لشگریان مدینه کمک کند. تنها بر آن بود که از سوی خود برای آنها امیری بفرستد. امیری که در همجواری مرز ایران به دلاوری و شایستگی او اعتماد توان کرد و گذشته از آن دارای دین تازه و نماینده خلیفه به شمار آید. در آن زمان اندیشه گرفتن ایران و جنگ با دولت ساسانی بدون تردید به خاطر خلیفه نمی گذشت. تردیدی نیست که **مثنی** با پذیرفتن اسلام پای عربهای حجاز را به کرانه های عرب نشین عراق باز کرد و آنها را در غارت و چپاول **گستاخ** تر نمود و گرفتاریهای ساسانی را در کارهای درونی برای آنها روشن نمود.

**خالد بن ولید** چون در **یمامه** و **بحرین** از جنگ **اهل رده** آسوده شد به فرمان خلیفه آهنگ عراق کرد **ابوبکر** به او فرمان داد که از سوی **أبّله** به عراق رود و در راه از تیره های عرب کسانی که با **اهل رده** جنگیده اند در صف یاران خویش بپذیرد و کسانی را که در شمار اهل رده بوده اند در بین یاران خویش راه ندهد. پس از آن به **مثنی** و برخی دیگر از بزرگان عرب هم که در عراق بودند نامه نوشت و از آنها خواست تا در **أبّله** به سپاه خالد بپیوندند. در آن روزگار **أبّله** شهری بود نزدیک خلیج **{تا اندازه ای در جای کنونی بصره}** هوایی گرم و تب خیز داشت، ولی چندی بعد به انگیزه صفا و آبادی، نزد عرب از **جنات**

اربعه به شمار آمد. اُبَّله پادگان و پاسدارخانه ای داشت و در قلمرو ساسانیان بود، ولی نام آن یونانی است. به هر حال در آن روزگار شهری کهنه و قدیمی به شمار می آمد. این کرانه ها در آن زمان آبادان بودند.

## جنگ زنجیر

سپاهیان در اُبَّله سه دسته شدند: یک دسته همراه مُثنی بود، با دیگر سران بکر، دسته دوم همراه عدی بن حاتم بود با طی و همراه عاصم بن عمرو با تمیم و دسته سوم همراه با خود خالد بود. هر دسته ای از یک سو به جنبش درآمد و قرار شد درجایی به نام حفیر هر سه دسته گرد آیند. مرزبان این کرانه در این زمان یکی از سواران بود بنام هُرْمَزْد. این هُرْمَزْد از سوی بیابان با راهزنان و چپاولگران عرب سرو کار داشت، و از سوی دریا با دزدان دریایی که از دریای هند به سوی خلیج فارس می آمدند. هُرْمَزْد چون از آمدن خالد آگاه شد از تیسفون کمک خواست و خود با سپاهی که داشت به سوی حفیر و به جلوگیری از خالد شتافت. در جایی به نام کاظمه که آب بوده بر سر راه و در دو منزلی جاده بین بحرین و بصره بین دو سپاه ایران و عرب برخوردی روی داد.

در گیرودار جنگ، هُرْمَزْد سردار ایرانی بدست خالد بن ولید کشته شد و سپاه بی سردار ایران رو به فرار نهادند. دو سردار دیگر ایرانی بنامهای قباد و انوشجان که از خاندان شاهی و پیشرو لشکر هُرْمَزْد بودند نیز فرار کردند، رخت و کالای هُرْمَزْد در میان غنائم بسیار، بدست عربهای مُسلمان افتاد، که از آن، بهره خلیفه را همراه با خبر پیروزی به مدینه فرستادند. این پیکار را ذات السلاسل یا جنگ «زنجیر» گفته اند زیرا در آن جنگ سپاه ایران گرد قرارگاه خویش زنجیر کشیده بودند. اینگونه آرایش جنگی برای عربها به کلی تازگی داشته است. روایتی هست که به دستور فرماندهان، سربازان را به ردیف به زنجیر بسته بودند که کسی فرار نکند، این روایت دروغ محض است، چون اگر چنین کرده اند آیا نمی دانستند که اگر یکی از سربازان کشته شود بار گرانی به دوش سرباز کشته نا شده می گردد و این کار از هیچ آدم نا بخردی سر نمی زند چه رسد به یک مرزبان و یا فرمانده سپاه.

باری فراریان سپاه «هُرْمَزْد» در نزدیکی مزار، و در کنار نهری فرود آمدند. «قارن» هم که از مدائن به کمک هُرْمَزْد آمده بود به آنها پیوست. در این لشکرگاه قباد و انوشجان هم که گریخته بودند به یاران خود پیوستند. خالد نیز که به دنبال فراریان بود بدین جایگه در رسید. جنگ سختی در گرفت که شمار زیادی از مسلمانان و ایرانیان کشته شدند و قارن و انوشجان نیز در این پیکار جان باختند، و برخی از سپاه ایران در آب فرو رفتند و کشته شدند. در این رویداد نیز اسیر و غنیمت فراوان بدست مسلمانان افتاد که بهره ای از آن به مدینه فرستاده شد. در سراسر این راه برزگران و کشاورزان بیشتر به سازش سر فرود

آوردند و جزیه پذیرفتند. { این آن چیزی است که علی شریعتی و همتایان او استقبال با آغوش باز می نامند }.

در بین اسیرانی که در این پیکار به مدینه فرستاده شدند شخصی نصرانی بود که بعد ها **حَسَن بَصْرِي** از او به دنیا آمد. به هر حال کسانی از عربها که **نصارا** و جزو رعیت ایران به شمار می آمدند، در این زد و خوردها جانب ایران را گرفتند و این کار خشم و کینه توزی و عَصَبِيَّت قومی را در میان عربها تجدید کرد.

## جنگ وَلَجَه

**خالد** از مزار بسوی استان « کسگر » رفت، آنجا با دسته ای از سربازان ایران برخورد کرد که سر کرده شان **اندرزگر** خوانده می شد. در اینجا گذشته از سپاهیان ایران، شماری از عربهای « بکری » که در بحرین با مسلمین جنگیده بودند با مسلمانان به جنگ برخاستند { **نشان دیگری از استقبال ایرانیان با آغوش های گشوده!!** }. جنگ سختی رویداد و **خالد**، دلاوری از ایرانیان را که **هزار سو** خوانده می شد بکشت. گویند پس از کشتن او در میدان جنگ خوردنی خواست، از آن که سه روز بود تا از این که با چنین دلاوری در جنگ چه خواهد کرد چیزی نخورده بود!! جنگ **وَلَجَه** سخت و خونین بود.. **اندرزگر** در بیابان از تشنگی درگذشت. شماری از عربها و ایرانیان اسیر شدند، برزگران و کشاورزان سازش کردند و جزیه پذیرفتند. { **و بگفته ی علی شریعتی احساس کردند که دین اسلام همان گمشده ای است که بدنبالش می گشته اند** }.

## پیکار اَلِيس

با اینهمه **نصارای بکری** که در **وَلَجَه** شکست خورده بودند به کینه کُشی خونهایی که از آنها در پیمایش جنگ با مسلمانان ریخته شده بود بار دیگر با عربهای **نصارا** هم پیمان شدند. این بار پیکار در جایی بنام « **اَلِيس** » که روستا یا دژی از آبادیهای **انبار**، و در کرانه راست فرات قرار داشت، و نخستین آبادی مهم عراق بود رُخ داد، و در این حدود **بهمن جاودویه** سردار ایران نیز از سرهنگان خویش یکی را بنام **جابان** به یاری آنها گسیل داشت. **جابان** با سپاهیان خویش به **اَلِيس** رفت و در آنجا فرود آمد. **خالد** نیز که در دنبال عربهای بکری برای سرکوبی آنها می آمد به این کرانه رسید، هنگام ورود سپاه **خالد**، یاران **جابان** خوان گسترده و نان می خوردند. **خالد** که با پیشروان سپاه خویش بر سرشان رسید به او اعتنایی نکردند و از سرخوان بر نخواستند!. این کار بر **خالد** گران آمد و کینه آنها را بدل گرفت و **سوگند یاد کرد که از ایرانیان چندان بکشد که جوی خون روان شود..**

جنگ درگرفت و هردو سو برای پیکار آماده شدند. **جاپان** و یارانش چون چشم به راه رسیدن کمک از **بهمن جادویه** بودند سخت ایستادگی کردند، و **خالد** نیز با یاران خویش پای فشرد. سر انجام ایرانیان بر اثر نرسیدن کمک فراری شدند، شماری از آنها کشته و شماری هم اسیر گشتند. **خالد** که از خونسردی و بی اعتنائی لشکر **جاپان** هنوز خشمگین بود و کینه در دل داشت، برای آن که به سوگند خویش وفا کرده باشد فرمان داد تا **اسیران ایرانی را گردن بزنند!!**.. نوشته اند یک روز و یک شب از این اسیران می گشتند و خون روان نمی شد { **خون بزودی لخته می شود و از رفتن می ماند** } سرانجام یکی از سپاهیان خالد بنام **قمقاع** گفت اگر تمام آدمیان را بکشی خون روان نخواهد شد. پس فرمان ده تا آب بیاورند و بریزند که با خون آمیخته و سوگند اجرا. همین کار را کردند و **سوگند خالد اجرا شد**.

**عبدالحسین زرین کوب** - تاریخ ایران بعد از اسلام رویه های 289 و 299 **دکتر جواد مشکور** - تاریخ سیاسی ساسانیان - پوشنه دوم رویه های 1314 1315 - **فارسنامه ابن بلخی** رویه 116 **استاد عبدالعظیم رضایی** - گنجینه تاریخ ایران پوشنه پنجم رویه 427 تا 433

در همین جا شایسته است که یکبار دیگر نوشته های عرب مابان را هم نگاهی دوباره بیندازیم:

.. وجود فساد و تبعیض های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی باعث شد تا ایرانیان اسلام را با **آغوش باز** بپذیرند! بطوریکه ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که **دین اسلام همان گمشده ای است که بدنباش می گشته است!** برای همین **مذهب خودش را ول کرد، ملیت خودش را ول کرد، سنت های خودش را ول کرد، و بطرف اسلام شتافت...**». **علی شریعتی: علی و حیات بارورش پس از مرگ**

..علاقه ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد. قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط مجاهدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان به آئین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام **قرآن تسلیم شدند** و از جان و دل در ترویج شریعت اسلام کوشش نمودند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم جان سپردند...». **عزیز الله عطاردی: خدمات ایرانیان به اسلام از کی شروع شد**

.. مسلمان شدن ایرانیان چندان از روی ترس و اجبار نبود. ایرانیان **با میل باطنی خود** به **(معنویت اسلام)** صادقانه روی آوردند، گروهی هم برای اینکه جزیه ندهند مسلمان شدند!!». **دکتر معزی در گفتگو با رادیو فرانسه**

.. آخر کدام دشمن ناجوانمردی است که نهضت اسلام را در ردیف حمله ی اسکندر و مغول قرار دهد؟ ایرانیان فکور و اصیل با آغوش باز اسلام را پذیرفتند و با تدبیر و تفکر، در طول دو قرن به تدریج بدون هیچ عمل جابرانه ای اسلام آوردند، و تا زمانی که به دین زرتشت بودند در پناه اسلام بودند، و اسلام با آنها معامله اهل کتاب می نمود، از آنها بجای خمس و زکات جزیه می گرفت و آنها را در امور عبادی خود آزاد گذاشته بود، بدون هیچ ناراحتی در پناه و امن اسلام جان و مال و عرض و ناموسشان محفوظ بود!». آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی: نور ملکوت قران..

چون جابان و یارانش با خالد و سپاهیان در آمیختند، خوردنیها، با خوانها همچنان بر جای مانده بود. شکست سربازان ایران آن خوان را به تاراج مسلمانان داد. مسلمانان در خوان افتادند و آن را چپاول کردند. از آن خوردنیها بسیاری برای آنها تازگی داشت و در حیرت و شگفتی فرو می رفتند. چنانکه برخی حلوی قند ندیده بودند می ترسیدند که زهر باشد و برخی دیگر نان « نازک » نخورده بودند گمان می بردند که کاغذ است. در آن گیرودار چپاول و آشوب، مسلمانان که از پیروزی مسرور شده بودند به مسخرگی پرداختند. یکی نانی را که عرب رفاق می خواند بر می داشت و می پرسید این ورق های سپید چیست؟ باری در این جنگ خالد اسیران بسیار بگشت و غنائم بسیار هم بدست آورد که بهره ی خلیفه به مدینه فرستاده شد. تاریخ گزیده چاپ دکتر عبدالحسین نوایی رویه 171 تاریخ ایران بعد از اسلام رویه 300 – ابن اثیر- تاریخ کامل اسلام و ایران – چاپ مصر- پوشنه دوم رویه 265 گنجینه تاریخ ایران پوشنه پنجم رویه 433

خالد ابتدا به طرف حیره که اول آبادی ایران غربی و برکنار بادیه عربستان بود متوجه شد. اهل حیره تسلیم شدند و در سال دوازدهم هجری مبلغی گزاف به سپاه اسلام بخشیدند تا از خون ایشان درگذشت و قرار گذاشتند که هر سال نیز خراجی به مسلمین بپردازند و خالد تسلیم ایشان را به این شرط پذیرفت که از این تاریخ به بعد مردم حیره جاسوی مسلمین بر ایرانیان باشند { نمونه ی دیگری از معنویت } وجوه غنائم را هم به مدینه فرستاد و این اولین مالی بود که مسلمین به مدینه به عنوان تقسیم بین مسلمانان دیگر فرستادند { این آن چیزی است که بنام قسط اسلامی – عدل علوی – عدل ابوبکری و عدل عمری.. و امروزه بنام اسلام راستین در ذهن و روان و اندیشه ی ما ایرانیان کاشته و پرورانده اند، و ما بی آنکه بدانیم قسط اسلامی چگونه قسطی و عدل علوی چگونه عدلی است خون یکدگر در راه آن بر زمین می ریزیم }.

با فتح حیره از طریق وادی فرات، راه جنوب عراق عرب و جُلگه خوزستان بر روی سپاه اسلام گشوده شد. خالد بیدرنگ مُثنی را مأمور شوشتر کرد و یکی دیگر از سران عرب را به فتح بندر اُبَّله فرستاد و خود به تسخیر آبادیهای کنار فرات مشغول شد، از

آنجمله به شهر انبار درکنار فرات، محل ذخیره و آذوقه لشکر ایران حمله برد و پس از محاصره و سوختن قسمتی از حومه آن شهر، مردم آنجا را به تسلیم و دادن مالی مجبور ساخت.

**خالد** تا ربیع الاول سال 13 هجری در عراق بود و **در این مدت او و سپاهیانش به مردم بلاد سرحدی ایران از کشتن و غارت اموال و به اسیری بردن زن و کودک صدمات بسیار زدند و در پاره ای موارد بدون هیچ اغراقی از کشتن مردم بیگناه به اسم اینکه اسلام قبول نکرده اند جوی خون راندند.** عباس اقبال آشتیانی - تاریخ ایران پس از اسلام رویه 49

{در اینجا دو نکته ی شایان ژرف نگری است. نخست اینکه **خالد ابن ولید** که یکی از فرومایه ترین و خونریزترین کسان در تاریخ جهان است از سوی پیامبر اسلام «**سیف الله**» یا «**شمشیر خدا**» نامیده شد، که این خود نشان دیگری از «**معنویت**» است، زشتکاریهای این خونریز بزرگ تاریخ آنچنان دل آشوب بود که روزی ابوبکر از محمد درخواست کرد که دست او را از سر مردم بیگناه کوتاه کند، و محمد در پاسخ گفت: **شمشیری را که الله از نیام بیرون کشیده است من در نیام فرو نخواهم کرد.** دوم اینکه در پانویس همین رویه، درست در جایی که اقبال آشتیانی می نویسد: «**در این مدت او و سپاهیانش به مردم بلاد سرحدی ایران از کشتن و غارت اموال و به اسیری بردن زن و کودک صدمات بسیار زدند و در پاره ای موارد بدون هیچ اغراقی از کشتن مردم بیگناه به اسم اینکه اسلام قبول نکرده اند جوی خون راندند**» ناشر (بیگمان بدستور وزارت ارشاد اسلامی) نوشته است: توده های مردم ایران که از ظلم و بی عدالتی حکومت ساسانی به جان آمده بودند با **طیب خاطر** از لشکر مسلمین استقبال نمودند و خود از زن و مرد به کمک و یاری آنها شتافتند و آنهایی که در مقابل مسلمانان ایستادند و جنگیدند کسانی بودند که منافعشان را در جامعه طبقاتی دوره ی ساسانی می جستند. قصد مسلمانان از حمله به ایران، **جهاد در راه خدا بود** نه جمع آوری غنایم!!! و در این راه رأفت و مدارا با اسرا و زنان و کودکان سرلوحه اعمالشان بود!!..

بیاد دارم که یکسال پس از روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران، فیملی بنام **(محمد)** با بازیگری آنتونی کوین در یکی از سینماهای بزرگ ایران بنمایش گذاشته شد. در جایی از این فیلم هنگامی که **خالد بن ولید** برای نخستین بار پا بمیدان گذاشت، تماشاچیان ایرانی همه یک سدا برای او کف زدند و هورا کشیدند!! من از شرم از تالار سینما بیرون آمدم.. هنوز پس از سی سال که از آن رخدا می گذرد برای کف زدن و هورا کشیدن ایرانیان برای چنین خونریز ایرانسوزی در دلم خون گریه می کنم.

**جنگ امغیشیا**

خالد پس از پیروزی رویداد اُلیس به امغیشیا رفت که شهری در آن دور و بر بود و اُلیس روستا یا دژی از آن به شمار می رفت. آن جا را خود مردم خالی کرده بودند. { به سخن دیگر به پیشباز نیامده بودند } با این حال همه دستاوردهای جنگی بسیار در آنجا به چنگ مسلمان افتاد. خالد شهر را که تهی از مردم بود ویران کرد { تا قسط و برابری و معنویت و عطوفت اسلام را در برابر داوری تاریخ بگذارد }.. پس از چپاول و ویران کردن شهر از آنجا آهنگ حیره نمود. و چون حیره را گرفت به سوی انبار روانه شد .

این شهر به منزله دروازه ای بود که دنیای خاور را بر روی مردم می گشود، و گذشته از آن به انگیزه موقعیتی که داشت در ترتیب کار آبیاری سواد { سرزمین عراق } بسیار با اهمیت شمرده می شد از این رو در کار لشکرکشی هم در این زمان برای ایران و روم شایان اهمیت بود.

### واقعه جسر ( رمضان سال 13 )

مردم حیره از قدیم بر روی شط پلی ساخته بودند که به توسط آن به ساحل چپ رودخانه می آمدند و از این طریق با عراق ارتباط داشتند. این پُل در این تاریخ سُست و در پاره یی قسمتها خراب شده بود. ابو عبید { فرمانده سپاه عُمر } به تعمیر آن امر داد و چون از اصلاح آن فارغ شد با عده ای از سپاهیان اسلام از شط گذشت. ایرانیان در این طرف رودخانه به سرداری مرادشاه که پادشاه ایران او را بهمن و عرب ذوالحاجب یعنی دارای ابروان دراز لقب داده بودند، جلوی لشکریان ابو عبید را سدّ کردند { به سخن دیگر در اینجا نیز برای پیشباز آغوش نگشودند } و جنگ سختی در گرفت و جمع کثیری از مُسلمین بدست ایرانیان به قتل رسیدند از آن جمله ابو عبید و برادر و برادر زاده اش هلاک شدند و مُسلمین شکسته و منهزم به سرداری مُثنی بحیره برگشتند و خبر هزیمت خود را به مدینه به عُمر نوشتند. شکست جسر و قتل ابو عبید چنان عمر را متأثر کرد که در مدت یکسال از شدت تألم نام عراق را بر زبان نمی آورد، تا اینکه پس از گذشتن سالی او در مدینه و مُثنی در حیره مردم را به «جهاد بر ضدّ اهل ایران» تحریص و «به خزاین ملوک ساسانی تطمیع کردند» { آیا برآستی مردم ایران از چنین جنبش ایران ویرانگری با آغوش باز پیشباز کردند؟؟ } حتی خلیفه هر کس را که می خواست به غذای شام رود به سمت ایران روانه می کرد، از آن جمله ، جریر بن عبدالله بَجلی را با اتباعش به آبادیهای ایران مأمور ساخت و او با خلیفه قرار گذاشت که ربع غنائمی را که کسانش از این عمل به چنگ می آورند مُلک ایشان باشد و خلیفه هم پذیرفت!!.. { نمونه ی دیگری از عدالت و معنویت و قسط اسلامی }

اما ایرانیان با وجود چنین فتح درخشانی که حاصل کرده بودند و با فرصت یک ساله که در دست داشتند به علت پریشانی اوضاع داخلی ابداً به فکر تدبیر کار مسلمین و پیش بینی



حمله آینده ایشان نيفتادند و چنین تصور کردند که در نتیجه شکست **جسر** به کلی خطر عرب و اسلام دفع شده است .

**جریر بن عبدالله بجلی** با جمع کثیری از اعراب به سمت سواد عراق و دره وسطای فرات سرازیر شد . چون خبر حرکت ایشان به ایران رسید، یزدگرد سوم که تازه از بحرانهای پیایی بر تخت متزلزل ساسانی جلوس کرده بود، سرداری را بنام **مهران پسر مهر بن داد همدانی** با دوازده هزار لشکر به جلوی جریر و یاران او فرستاد، اما این سردار به جای آنکه مانند **بهمن ذوالحاجب** در ساحل چپ فرات چشم براه مسلمین بنشیند، پیشدستی کرده از پل گذشت و در آن طرف شط در محل **نخلیه** - { در نزدیکی کوفه کنونی } با **اصحاب جریر و مثنی** روبرو گردید. در این جنگ که به **واقعه نخلیه** یا بمناسبت نام سردار ایرانی به **یوم مهران** معروف است ، ابتدا برادر **مثنی** کشته شد. لیکن این قضیه به جای آنکه **مثنی** را دل شکسته و در پایداری سست بگرداند برخلاف، بر شدت کینه و جلادت او افزود و **مسلمین** را به **حمله جمعی** بر سپاه ایران واداشت. **مهران** در جنگ کشته شد و لشکریان او منهزم شدند. **یاران جریر و مثنی پس از عبور از فرات دست به کشتار مردم بیگناه گذاشتند و طولی نکشید که تمام ساحل چپ فرات تا نزدیکیهای مدائن، پایتخت ایران در زیر سم ستور این جماعت بیابانی پایمال گردید.** عباس اقبال آشتیانی - تاریخ ایران پس از اسلام - رویه های 50 و 51 در اینجا نیز ناشر به فرمان وزارت ارشاد در پانویس این رویه می نویسد: کسانی که با سپاه مسلمین می جنگیدند سربازان و وابستگان حکومت ساسانی بودند!! وگرنه مردم ایران با آغوش باز از سپاه اسلام استقبال کردند...

در اینجا بخش هشتم این پژوهش را بپایان می بریم و ادامه ی این جستار را به بخش نهم وا می گذاریم.

پاینده ایران - هومر ابرامیان

